

ژول ورن

# سفر به ماه

ترجمه: محمد صادق جابری فرد

By JULES VERNE



# سفر به ماه

ترجمه: محمد صادق جابری فرد

ویراستار:  
فاطمه جابری فرد



بالاتر از زمین، آن دوردست‌ها، سرزمینی بسیار اسرارآمیز در میان کهکشان وجود دارد... کُره‌ی ماه. از نخستین شب زندگی انسان بر روی زمین، او از این چراغ بزرگ که بالای سرش در آسمان اویزان شده در شگفتی بوده است. ماه بعضی از مردم را ترسانده، و دیگرانی را به پرستش واداشته. تاریخ و سرگذشت ماه چگونه است؟ چه کسی روی آن زندگی می‌کند؟... این داستان گروهی از مردان شجاع است که زندگی و آینده‌شان را به خطر انداختند تا رازهای ماه را... کاوش کنند!

چند سال پس از پایان جنگ داخلی آمریکا، مناطق شمالی و جنوبی ایالات متحده در صلح و آرامش هستند. به این ترتیب علاوه عمومی به توبهای جنگی شدیداً کاهش یافته است. در باشگاه اسلحه معروف شهر بالتیمور آمریکا، سه نفر از مجموعاً ۱۸۲۳ عضو فعلی، به ارائه راه حلی برای این مسئله می‌اندیشند...

در دوره بدی قرار داریم.  
چه وقتی دوباره صبح‌ها با  
صدای شادی بخش توبهای  
از خواب بیدار می‌شویم؟

آن روزهای گذشت.



بله! هیچ نشانه‌ای از جنگ نیست!  
صلح و آرامش همه جا را فراگرفته  
و یک میدان نبرد هم نیست که  
یک متخصص توپخانه بتواند  
نظریاتش را درباره استفاده از  
باروت، اندازه گولوله توپ، و تمام  
افکار مهم دیگری که برای یک  
اسلحه ساز مهم است امتحان کند.



سوم اکتبر، بالتیمور  
ریاست باشگاه اسلحه این  
افتخار را دارد تا به همقطاران  
خود اطلاع دهد، در نشست روز  
پنجم این ماه، اخبار بسیار جالبی  
را مورد نظر قرار میدهیم. لذا  
استدعا دارد، تمام اعضاء در این  
جلسه حضور به هم رسانتند.  
با احترام - ایمپیس باریکن  
ریاست باشگاه اسلحه

اووضع برای اعضاء این گروه  
در این حالت نا امید کننده بود،  
و هیچ راه حلی برای تغییر به  
نظر نمی‌رسید. تا اینکه وضعیتی  
غیر قابل پیش‌بینی رخ داد و  
حیات تازه‌ای به آنها بخشید.

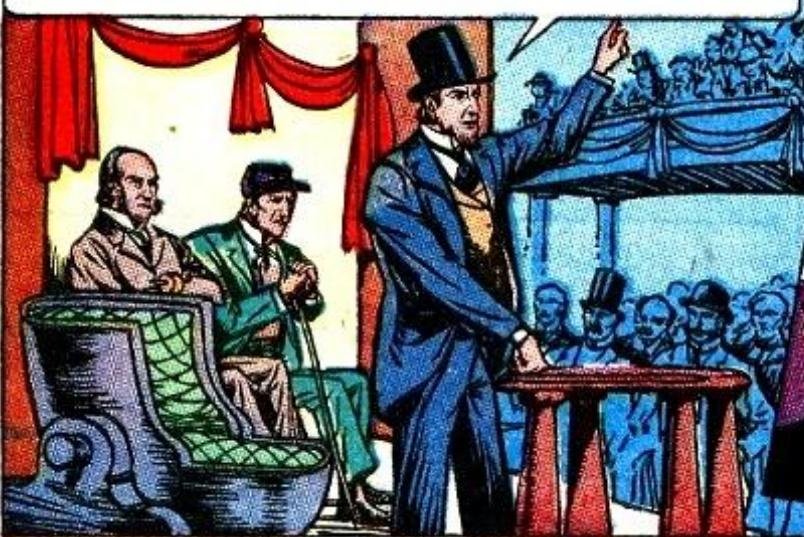
دو شب بعد، جمعیت  
بزرگی در تالار  
باشگاه اسلحه بالتیمور  
گرد هم جمع شدند.

### بعد از اینکه جمعیت ساكت می‌شوند....

اخیرا، بسیار به اسرار کره ماه فکر کردام. تا کنون، ماه سرنمینی ناشناخته باقی مانده! به جز دانش اندکی که از طریق مشاهده سطح ماه به وسیله دوربین‌های ستاره‌شناسی داریم، به خاطر فاصله عظیمی که ما را از ماه جدا کرده هیچ چیز خاصی از آن نمی‌دانیم. اما، با همکاری شما، طرحی برای به چالش کشیدن این فاصله دارم.

هر وقت اعضای  
مشتاقی ما، بهم  
اجازه پدهند خبر  
را با جزئیات  
خواهم گفت.

چه حرف تازه‌ای  
داری باریکن؟



شما همه به خوبی از قدرت مواد منفجره که در سلاح‌ها به کار می‌رود اطلاع دارید. و همچنین از ساختار علمی توب‌های بزرگی که برای شلیک گلوله تا مسافت‌های دور به کار می‌رود... طرح من این است که ما بزرگترین توب جنگی را در تاریخ علم توپخانه بسازیم! و بعد با آن به سوی آسمان شلیک کنیم! و پیشنهادم این است که هدفمان را کره ماه قرار بدهیم!

ما موافقیم! ما موافقیم!



جزئیات کامل را تا فردا تهیه  
می‌کنم. من را سر ساعت سه بعد از  
ظهر در باشگاه اسلحه خواهید دید!

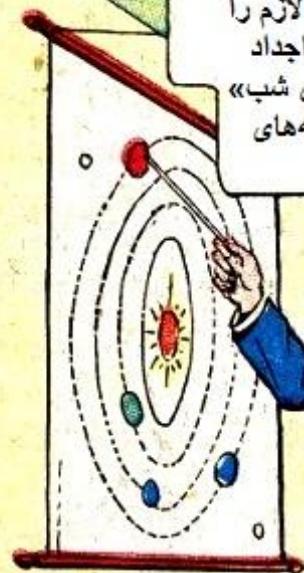
کی می‌توانیم بیشتر  
در مورد این ایده  
درخشنان بشنویم؟

سخنرانی باریکن  
تالار را به لرزه  
انداخت.



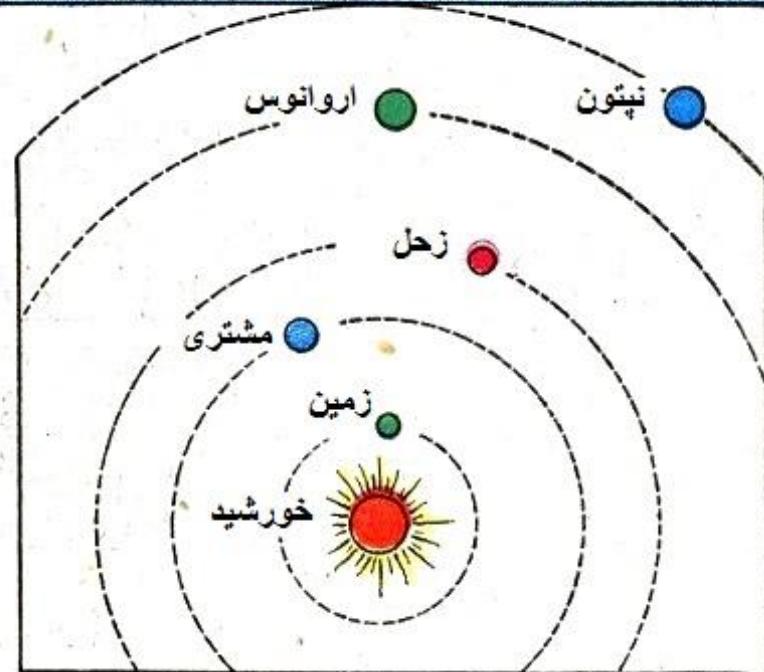
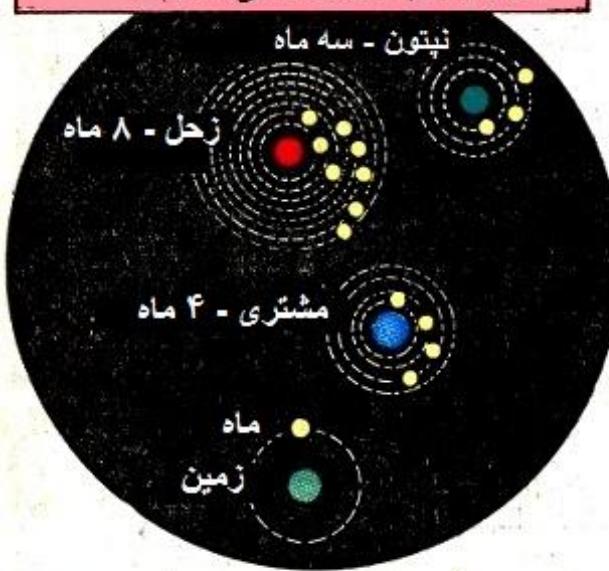
یک توپیچی با تجربه، قبل از شلیک توپ، تمام اطلاعات لازم را در مورد هدفش جمع آوری می‌کند. تنها چند نسل قبل، اجداد ما دانش ناچیزی در مورد ماه داشتند، و آن را «ملکه‌ی شب» می‌نامیدند. امروز، ما می‌دانیم که نور ماه انعکاس اشعه‌های قدرتمند نور خورشید است.

بعد از ظهر روز بعد، باربیکن در باشگاه اسلحه به دوستان تزدیکش توضیح می‌دهد...



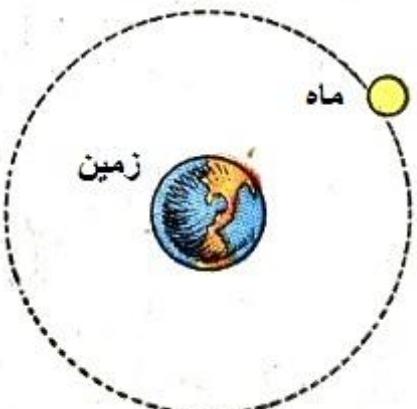
«... این سیارات همیطور که اطراف خورشید می‌چرخد، دور خودشان هم می‌گردند. اورانوس هشت قمر یا ماه اطراف خودش دارد، زحل هشت تا، مشتری چهار تا، نپتون احتمالاً سه تا، و زمین یکی. این آخری را ما به عنوان ماه می‌شناسیم...

«... پنج جسم آسمانی در مدارهای عظیمی به دور خورشید می‌گردند. آنها اورانوس، زحل، مشتری، نپتون، و سیاره خودمان زمین هستند. آنها در این مدارهای دائمی می‌چرخدند زیرا که خورشید یا نیروی بزرگ آنها را به سوی خود می‌کشد، که این نیرو جاذبه نام دارد...



طبق محاسبات من، می‌توانیم با توپی به طول ۲۷۵ متر به سمت ماه شلیک کنیم. توپی که قادر باشد ۱۸۱۴۳۶ کیلوگرم از مواد منفجر قوی را در خود جا بدهد. و طوری طراحی شود که گلوله‌ای آلومینیومی را شلیک کند که ۸۷۳۱ کیلوگرم وزن دارد.

«... فاصله میان زمین و ماه متغیر است، اما هیچ گاه از ۳۵۱۸۹۴ کیلومتر کمتر نمی‌شود.»



طی دوران جنگ داخلی، نیکول به خاطر اختراع سپر محافظ در برابر آتش توپخانه مشهور شده بود. به محض اینکه پاریسکن، که مدیر پخش توپخانه دولت بود، توب یا گلوله جدیدی اختراع می‌کرد، نیکول سپر محافظی در برابر آن اختراع می‌نمود. این دوئل علمی بزودی به مسئله‌ای خیلی شخصی بین دو دانشمند تبدیل شد. یک روز...  
.....

چند روز بعد، در ریچموند ویرجینیا، سرهنگ نیکول،<sup>۵</sup>  
یکی از دشمنان قدیمی پاربیکن، با سردبیر تشریه‌ی  
«تحقیقات ریچموند» صحبت کرد.



باربیکن هرگز نمی‌تواند به این سیر آسیب پرساند!



وقتی سپر جدید در پرایر جدیدترین و قدرمندترین توب ساخته‌ی باربیکن آزمایش شد...

مرتبه دوم، سپر ساخت نیکول خرد شد، درست مثل آرزویش برای پیروزی فوری در نبرد شخصی با باربیکن.

عیب نداره، این بار سپری می‌سازم که در مقابل هر  
چیزی که یاریکن می‌سازد مقاومت کنم!



عذرخواهی می‌کنم، فربیان.  
آقای باربیکن می‌خواهد فرست  
دیگری داشته باشد. او مایل  
است که تغییر کوچکی در  
ساخته خودش ایجاد کند.



شرط پندتی نیکول به همان  
ترتیب چاپ شد. او انتظار  
داشت که پاسخ تندی دریافت  
کند، اما در عوض، جواب زیر  
را در برابر مبارزه طلبی اش  
دریافت کرد...

التيمور  
وزده اكتبر  
قبول است

بادیگان

سی دانم که باریکن شکست خواهد خورد. بنابراین، از شما سی خواهم که این خبر منتشر کنید: من ۱۰۰۰ دلار شرط می‌بنم و ده سرمایه لازم برای ساخت این توب جدید فراهم نمی‌شود؛ ۲۰۰۰ دلار شرط می‌بنم که لوله ۲۷۵ متری آن را نمی‌توانند پیمانند؛ ۳۰۰۰ دلار که هر تلاشی برای قرار دادن گالوله در این لوله به نتیجه نمی‌رسد؛ ۴۰۰۰ دلار برای اینکه این توب موقع شلیک منفجر می‌شود؛ ۵۰۰۰ دلار شرط می‌بنم که گالوله نمی‌تواند بیش از ده کیلومتر از زمین بالاتر برود، بلکه چند ثانیه پس از شلیک برمی‌گردد و روی زمین سقوط می‌کند.



درست و قتی که نیکول  
ساخت سپری را که به  
نظرش کامل بود تمام کرد،  
جنگ پایان یافت و باریکن  
حتی تلاش نکرد که با  
ساخته نیکول یه رقابت  
بپردازد. نیکول شدیداً از  
باریکن متفرق شد و هرگز  
او را نیخشدید. بنابراین، او  
هر آنچه می‌توانست انجام  
می‌داد تا نقشه‌های  
باریکن برای رسیدن به  
ماه را از بین ببرد.

پک ماه بعد...

آقایان، من نخستین قسمت از شرط بندی سرهنگ نیکول را پردم. مردم نقاط مختلف دنیا، که به پروژه ما باور دارند، حاضرند پنج میلیون دلار برای آن سرمایه گذاری کنند. این مبلغ برای کار روی این طرح کافی است.



برای محل ساخت و شلیک این توب عظیم، باید از بخش جنوبی ایالت فلوریدا یا ایالت تگزاس استفاده کنیم. برطبق تمام محاسبات، هیچ نقطه دیگری در آمریکا برای این کار مناسب نیست. هر کدام از این دو ایالت نماینده‌های فرستاده تا انگیزه خودش را برای این کار اعلام کند. ما الان صحبت‌هایشان را می‌شنویم.

بزرگترین دشمن ما زمان است. اگر بخواهیم پیروز شویم، باید وقتی توب را شلیک کنیم که زمین و ماه در نزدیک ترین فاصله از یکدیگر قرار دارند. دفعه بعد این اتفاق در تاریخ یکم دسامبر سال بعد رخ می‌دهد، دقیقاً در ساعت ده و چهل دقیقه و بیست ثانیه‌ی صبح. یعنی از حالا ۱۳ ماه وقت داریم.



صحبت‌های نماینده‌گان ایالت‌های فلوریدا و تگزاس بیان شد. چندین روز بعد، پس از تأمل بسیار باریکن نظرش را اعلام کرد...

این تصمیم به حکمت سلیمان احتیاج داشت. هر دو منطقه‌ای که شما معرفی کردید تقریباً شرایط مساعد یکسانی دارند. اما تگزاس انتخاب یازده شهر مختلف را ارائه داده، درحالیکه فلوریدا تنها یک شهر را پیشنهاد کرده. یا علم به اینکه مردم محلی تگزاس چه احساس تفاخری به خودشان دارند، شهروندان این یازده شهر بابت انتخاب شهر خودشان برای این آزمایش، وارد نبرد خواهند شد. بنابراین، برای حفظ آرامش داخلی، ما توب بزرگ خودمان را در تامپا فلوریدا مستقر می‌کنیم.



آنها به دنبال نقطه مناسبی برای استقرار توپ بزرگ هستند...

منطقه‌ای با زمین محکم می‌خواهیم تا توپ آهنه را روی آن بسازیم.

اینجا مناسب نیست. زمین مسطح آن سمت احتمالاً مکان مناسبتری است. اسمش تپه سنگی است.



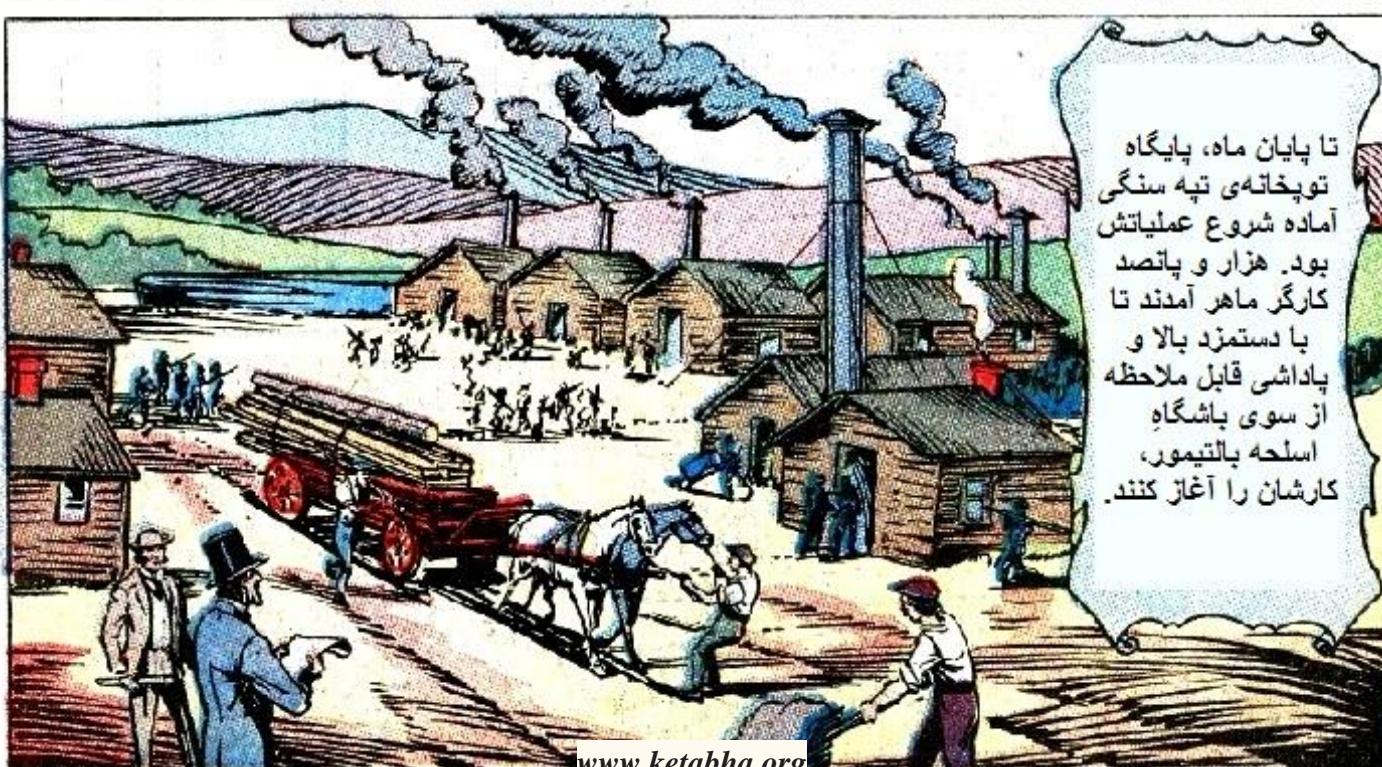
اینجا خیلی خوب است.

بر فراز تپه سنگی...

زمین اینجا خاک رس زیادی دارد و برای هدف ما ایده‌آل است. این دشت وسیع می‌تواند تمام کارگاه‌ها، کوردها و کلبه‌ی کارگران ما را در خودش جای بدهد. بله، من تصمیم را گرفتم. از همین مکان گلوله ما پرواز خطرناکش را به سوی مناطق بیرونی جو در منظمه شمسی آغاز می‌کنم.



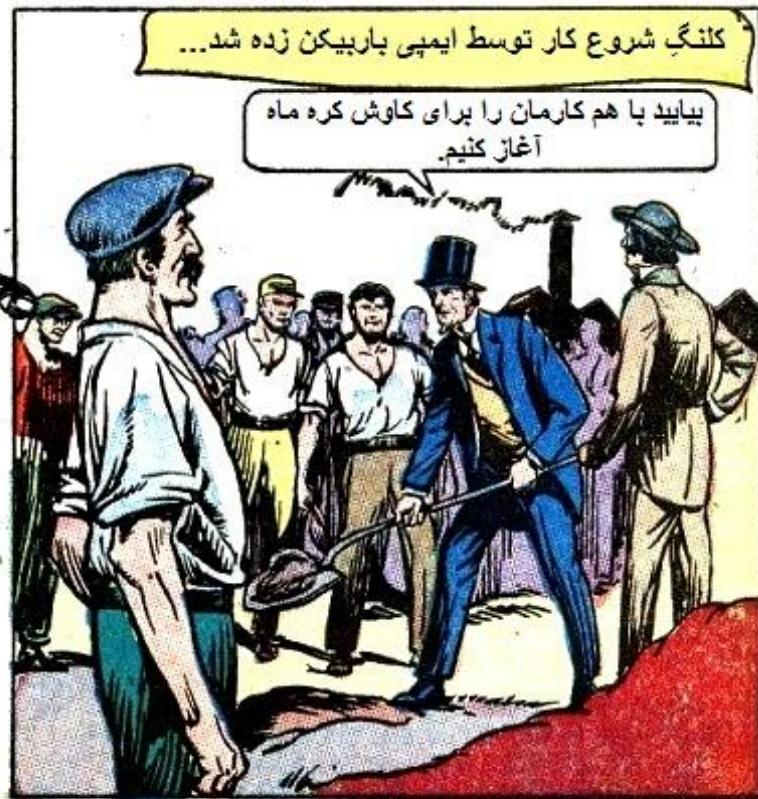
قصه  
تا پایان ماه، پایگاه توپخانه‌ی تپه سنگی آماده شروع عملیاتش بود. هزار و پانصد کارگر ماهر آمدند تا با دستمزد بالا و پاداشی قابل ملاحظه از سوی پاشگاه اسلحه بالتیمور، کارشان را آغاز کنند.



برای ساخت توپ بزرگمان، باید نخست قالب آن را در داخل زمین این تپه تا عمق ۲۷۵ متر بکنیم.

کلنگ شروع کار توسط ایمپی باربیکن زده شد...

باید با هم کارمان را برای کاوش کرده ماه آغاز کنیم.

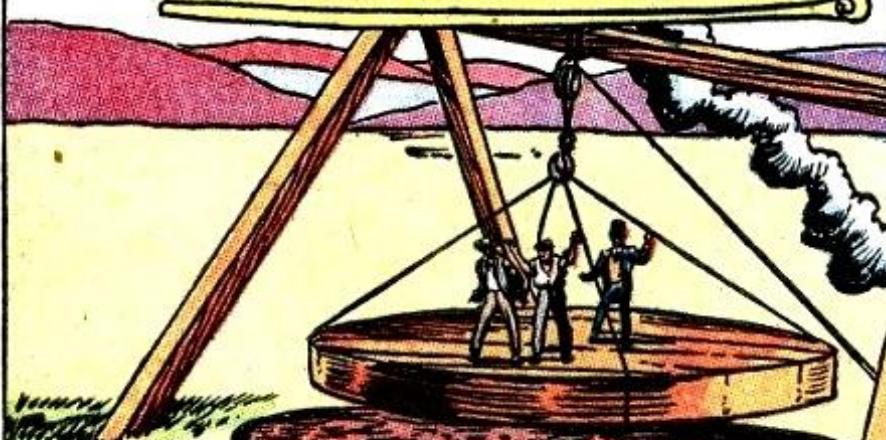
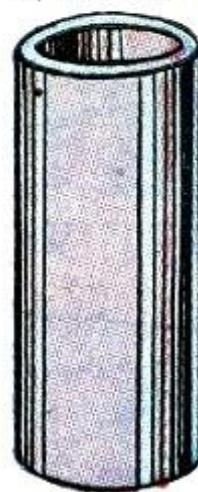


عمر ۵ متری ظرف مدت ۵ روز کنده شد.

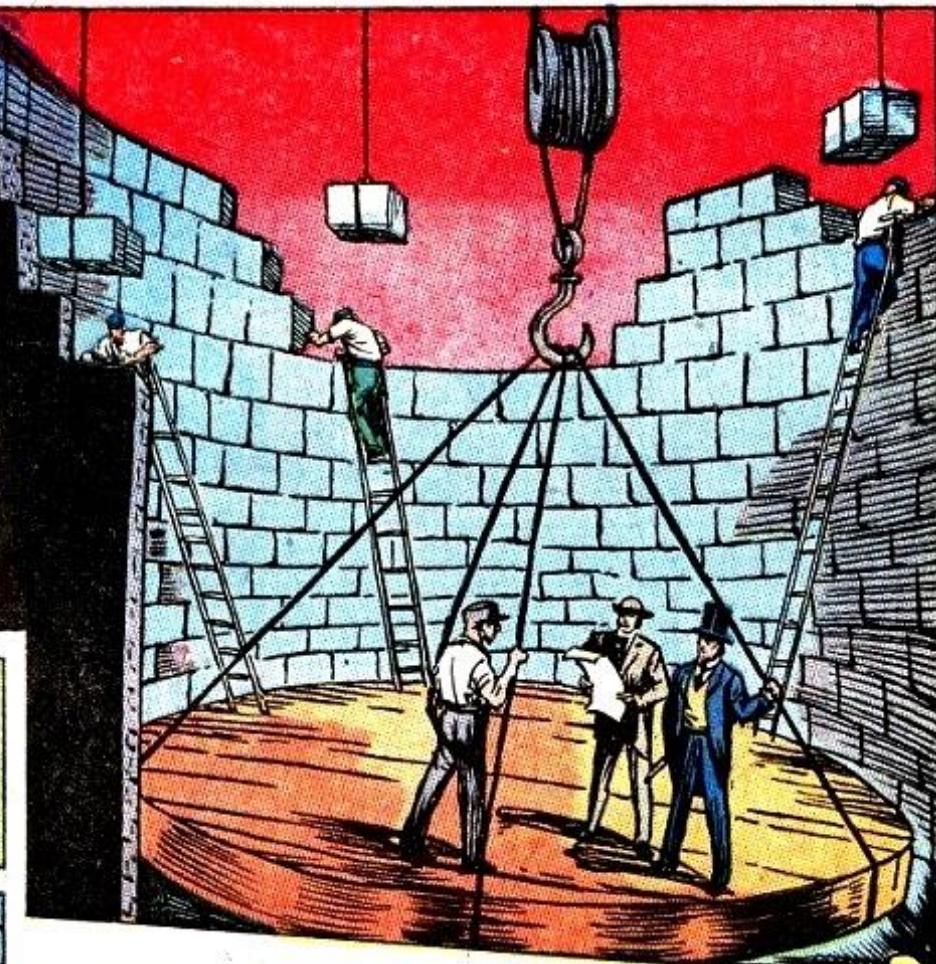
«بعد از اینکه این لوله عظیم در دراخذل زمین کنده شد، لوله آهنی توپ را قالب ریزی می‌کنیم. ضخامت دیواره لوله ۱۸۰ سانتی متر خواهد بود. این ضخامت برای آن است که لوله توپ بتواند مقابل انفجار ۱۸۰۰۰ کیلوگرم مواد منفجره دوام بیاورد، یعنی مقدار مواد منفجره‌ای که برای ارسال گلوله‌ی داخل توپ تا کره ماه لازم است!»



چرخ بزرگی از چوب محکم درخت بلوط، ساخته شد تا به عنوان داربست داخلی یا سکو برای کارگران استفاده شود.



چرخ چوبی مثل یک سکو برای کارگرانی بود که زمین را می‌کنند و همچنین پایه‌ای بود که روی آن سنگ و آجر برای ساخت دیوار اطراف حفره بزرگ فرستاده می‌شد. به این ترتیب، کسانی که زمین را می‌کنند و دیوار را می‌چینند همزمان می‌توانند به کارشان برسند.

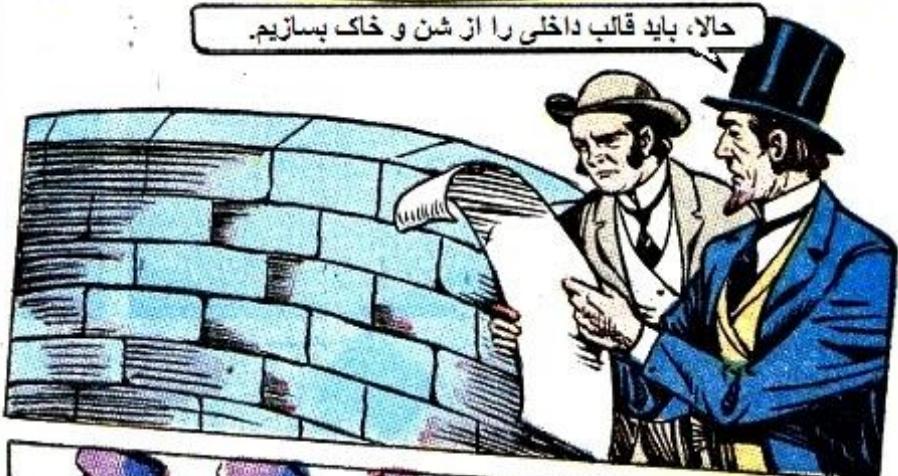


برای ساخت قالب سوراخ داخلی نوله توب، ستونی از شن و خاک رس در میان حفره بزرگ ساختند. این ستون خاکی دقیقاً جای فضایی را پر می‌کرد که باقیتی گلوله توب در آن قرار می‌گرفت و شلیک می‌شد.

شن و  
خاک رس

هشت ماه بعد، بدنه سنگی اطراف قالب کاملاً ساخته شده بود، و باربیکن آمده بود تا قدم بعدی را آغاز کند...

حالا، باید قالب داخلی را از شن و خاک بسازیم.



وقتی قالب داخلی هم ساخته شد، میله‌های آهنی را در کوره‌هایی که اطراف حفره ساخته شده بود، ذوب کردند...

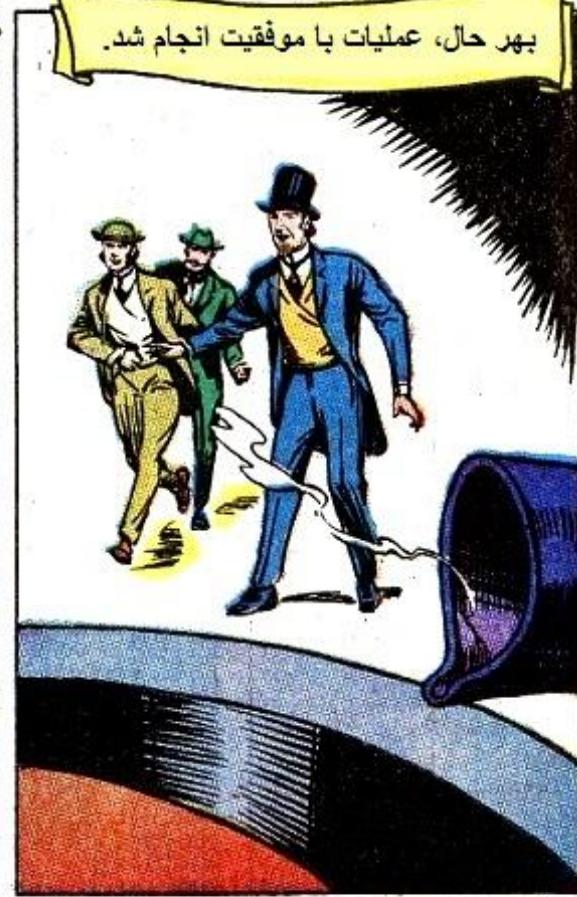


سپس آهن مایع را در حفره‌ی بزرگ ریختند تا اطراف قالب خاکی میانی را پر کرد. لحظات سخت و اضطراب آوری بود. احتمال آن بود که آهن مذاب خاک و شن میانه‌ی قالب را بشکافد و تمام کار را بی نتیجه کند.



«ماستون»، که خیلی هیجان زده شده بود، تزدیک بود خود را به خطر بیاندازد، اما سرعت و قدرت سرهنگ «بلامزیری» مانع از سقوط خطرناک او شد...

بهر حال، عملیات با موفقیت انجام شد.



سرهنگ نیکول دومین شرط را هم باخت! ما لوله توپ را که گفته بود نمی‌شود ساخت، درست کردیم.

در روز ۲۲ ام سپتامبر، قالب خاکی میانی برداشته شد و لوله توپ شکل خودش را نشان داد...



دویست و هفتاد پنج متر زیر سطح زمین، چندین عضو باشگاه اسلحه موفقیت بزرگشان را جشن گرفتند. آنها به وسیله سبدی بزرگی به پایین لوله توب رفته که از یک جرثقیلی با موتور بخار آویزان شده بود.



پک مرد شجاع درخواست داده که  
مسافر نخستین سفر به ماه باشد!

چندین هفته بعد، تلگرامی به باربیکن رسید...



باربیکن، شهر تامپا، فلوریدا، آمریکا  
۳ سپتامبر  
پاریس، فرانسه  
یک شئ پرتاپ شونده مخروطی شکل را با  
گلوله توپتان جایگزین کنید. من حاضرم در آن  
قرار بگیرم. با کشتنی بخار «آتلانتا» به آنجا  
خواهم آمد  
マイكل آردان



نمی‌دانم آیا مایکل آرдан با  
طبیعت وحشت‌ناک کرده ماه  
آشنا نیست؟

«سطح ماه حفره‌های بسیار بزرگی دارد،  
احتمالاً به خاطر فوران‌های آتش‌نشانی که  
چندین میلیون سال قبل رخ داده.»



هیچ ستاره شناسی تا کنون شواهدی از  
حیات روی سطح ماه ندیده. شاید مایکل  
آردان بتواند یک روزی به این سوال  
پاسخ بدهد.

فکر می‌کنی ماه  
ساکناتی دارد؟

«همچنین، ماه کوه‌های بزرگی دارد.  
ستاره شناسان تخمین زده‌اند که قله‌ی این  
کوه‌ها ارتفاعی حدود ۶۸۰۰ متر دارد.»



در ۱۲۰۰م اکتبر، کشتی مایکل آردان از فرانسه به تامپا رسید. جمعیت زیادی منتظر  
بودند ببینند این مردی، که می‌خواهد تا به سوی ماه شلیک شود، چه شکلی است.



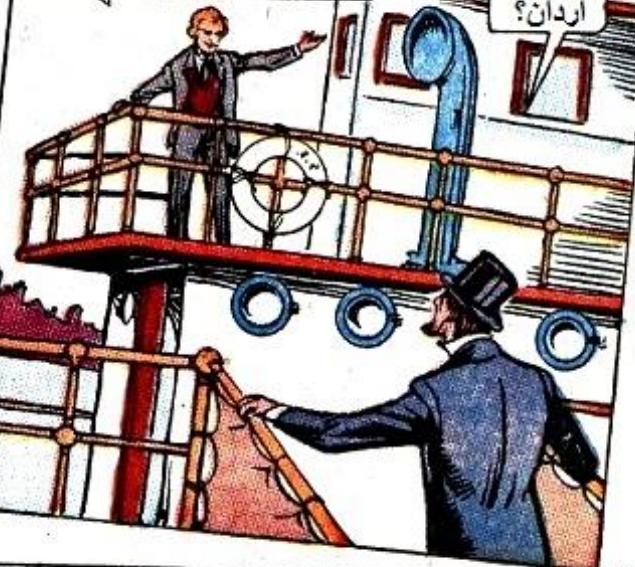
پس از آنکه کشتی لنگر انداخت، باریکن  
با سرعت به روی عرش رفت...

بله. شما باید رئیس باریکن  
باشید. لطفاً به کاین من بیاید.

مایکل  
آردان؟

مُسیو، شما توپ بزرگی  
ساخته‌اید، من طرح ساخت  
گلوله‌اش را تکمیل می‌کنم.  
بگذارید از کشتی پیاده  
شویم و من فردا طرح هایم  
را به شما و دیگر آقایان  
اعلام می‌کنم.

ما همه بیصیرانه منتظریم  
تا جزئیات سفر پیشنهادی  
شما را به ماه بشنویم.



این تصویری از طرح من برای گلوله توپ شماست. شکل این گلوله  
طوری است که من بتوانم داخلش قرار بگیرم  
و نیازهایم تامین باشد.

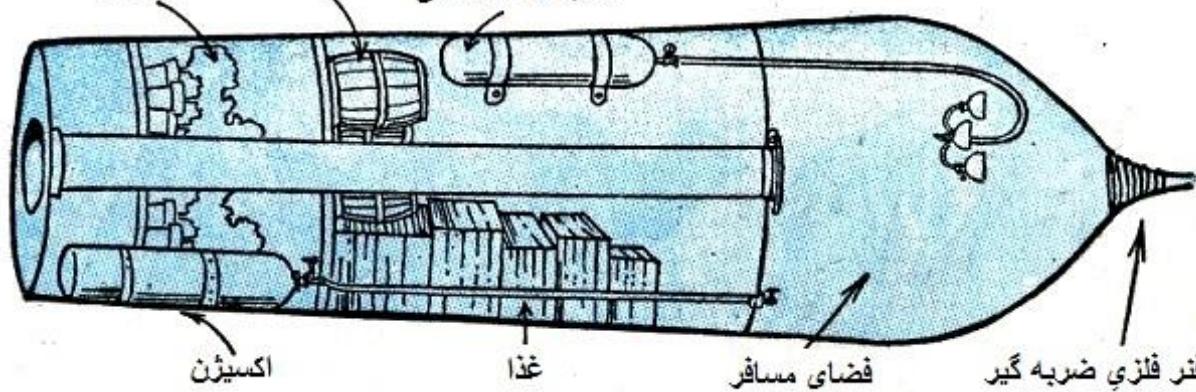
صبح روز بعد...



گیاهاتی برای  
کاشتن روی ماه

آب

گاز برای روشنایی



بزدگترین رقیب باربیکن، سرهنگ  
نیکول، ناگهان از در اتاق وارد  
می شود....

آقای آردان، چطور از سوختن  
تا حد مرگ جلوگیری می کنی؟  
گرمای زیادی از اصطکاک  
گوله موقع حرکت در فضا  
ایجاد می شود.

گرچه شما را نمی شناسم، قربان، به پرسش  
خوب شما پاسخ می دهم. با توجه به سرعتی  
که باربیکن قول داده، یعنی یازده هزار متر  
بر ثانية، گوله چند ثانية پس از پرتاب، در  
فضای خارج از جو زمین قرار می گیرد که  
اصطکاکی در آنجا وجود ندارد.

فکر کنم بشود به طریقی  
این مسئله را حل کرد.

چطور توقع داری در  
برابر ضریبی شدید  
حاصل از انفجار زنده  
بمانی؟

من به وسیله فرایند  
شیمیایی هوا تولید می کنم.

در مورد هوا  
چه می کنی؟



من با خودم به اندازه دوازده ماه خوراک برمی دارم. اما  
در مورد سوال اول، اگر می دانستم روی ماه با چه چیزی  
مواجه می شوم، دیگر دلیلی نداشت که به این سفر پا  
بگذارم.

و فکر می کنم وقتی به ماه رسیدی چه  
چیزی آنجا می بابی؟ چطور اطمینان  
داری که بتوانی نیازهای حیاتیات را  
در آنجا تامین کنی؟



پاربیکن، که تمام این مدت ساكت بود،  
صحت آنها را متوقف کرد...

آفای آردان، خودت را با پرسش های  
این مرد نرنجان. او در این پروژه  
کاری ندارد جز اینکه ماتع کار ما  
شود.

بهرحال، من باید به او  
و همه کسانی که تردید  
دارند، ثابت کنم که  
ماموریتم از نظر عقلاتی  
کاملاً موفقیت آمیز است.

بعد نیکول  
پرسید...

حالا فرض کنیم، این توب احمقانه  
تو را بدون اینکه تکه بشوی  
به ماه شلیک کند... چطور  
می خواهی به زمین برگردی؟



درحالیکه این سوال تمام حاضران را غافلگیر کرده بود،  
پاسخ آرام آردان همه را حیرت زده نمود...

انتظار ندارم که برگردم!



پس از اینکه به ماه پرسم تلاش  
می کنم به زندگیم ادامه بدهم و  
آنجا را پشناسم. ممکن است  
بتوانم با استفاده از روش حروف  
سنگی پیام را پرسانم.

منظورت این است که زندگیت را به خطر  
می اندازی تا حقایقی را در مورد ماه کشف  
کنی، درحالیکه هیچ وقت فرصت نخواهی  
داشت تا آنها را برای دوستات روى زمین  
بازگو کنی؟

در این روش از تکه های  
سنگ برای رساندن پیام  
استفاده می شود. حروف چنان  
بزرگ ایجاد می شود که از  
فصله بسیار دور بتوان آن  
را با تلسکوپ های قوی دید.



نیکول شدیداً عصبانی می‌شود...

نیکول یک هفت تیر از جیب کتش بیرون می‌آورد،  
و آن را به سمت باربیکن نشانه می‌رود.

و مرگ تو تقصیر آدم ندادنی  
است که این آزمایش ناممکن و  
احمقانه را طراحی کرده، یعنی  
امپی باربیکن!

تو خودت را می‌کشی! و این مرگ  
یک انسان دیوانه است، که هیچ  
سودی برای علم و دانش ندارد!



ماستون فوراً نیکول را از پشت سرش می‌گیرد.  
باربیکن با خشم به رفیقش که می‌توانست قاتلش  
باشد پاسخ می‌دهد...

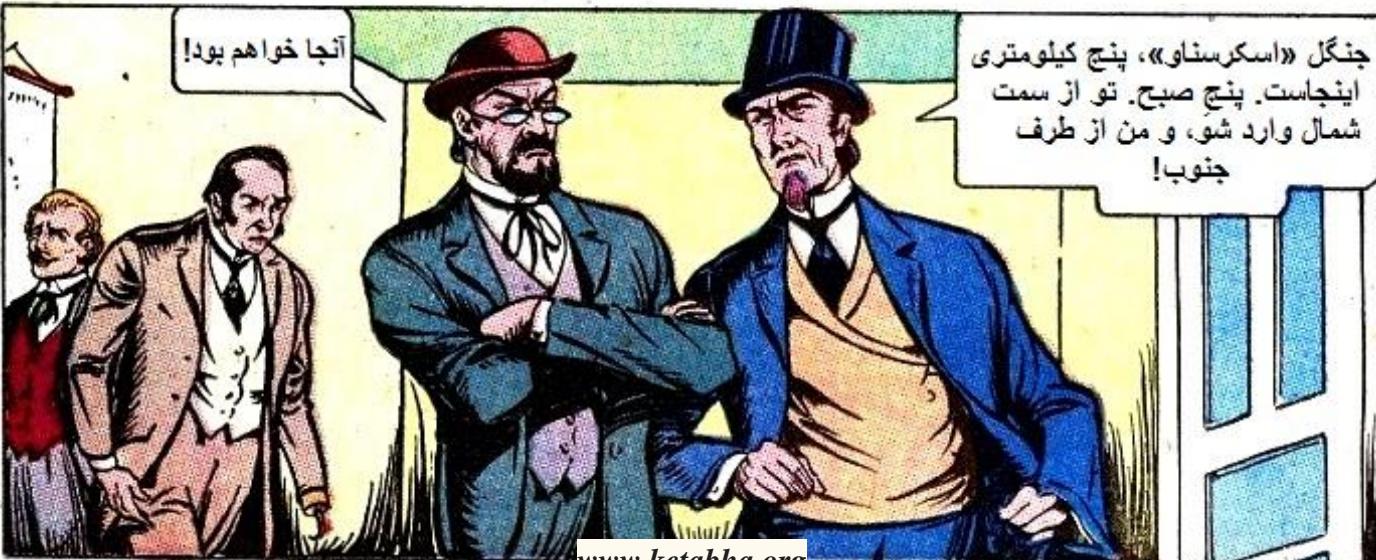
قبول می‌کنم!  
کی و کجا؟

تو مقابل جمع به من توهین کردی، سرهنگ  
نیکول. دعوت می‌کنم به دولل با اسلحه!



آنجا خواهم بود!

جنگل «اسکرستناؤ»، پنج کیلومتری  
اینچاست. پنج صبح. تو از سمت  
شمال وارد شو، و من از طرف  
جنوب!



بگذارید یادآوری کنم که دوئل در جنگل چقدر وحشتناک می‌تواند باشد. هر کدام از افراد به یک شکارچی انسان تبدیل می‌شود.

آن شب در هتل، در اتاق آردان ملاقاتی انجام شد...

آنها سالها دشمن بوده‌اند. ما چکار می‌توانیم بکنیم؟

مسئله عزت اشخاص است.

اگر باربیکن یا نیکول در این دوئل کشته شوند، شکستی برای علم است.



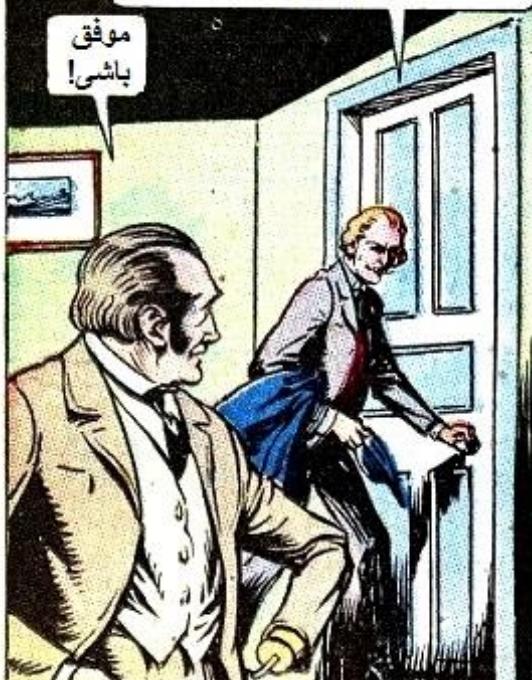
«دو دشمن را تصور کنید، که هر کدام با یک اسلحه قدرتمند مجهز شده‌اند، و یکدیگر را مثل حیوانات وحشی تعقیب می‌کنند!



من باید جان باربیکن و نیکول را نجات بدهم. به نوعی، باید آنها را متلاعده کنم تا دست از این شکار انسان ببردارند!

«در کمین قتل هم می‌نشینند، و مرگ پاداش آنهاست!»

موفق باشی!



تا هنگام طلوع آفتاب، آردان به جنگل رسید. او به بالای درخت بلندی رفت و با دوربینش جنگل را زیر نظر گرفت...



پیشنهادم چنان چشمگیر است که فقط در حضور باربیکن من گویم. بیا دنبالش بگردیم.

تو با این پرنده خیلی مهربانی کردی. چرا همین محبت را به باربیکن نمی‌کنی؟ این دولل را ترک کن، تا من یک پیشنهاد جذاب بہت بدهم!

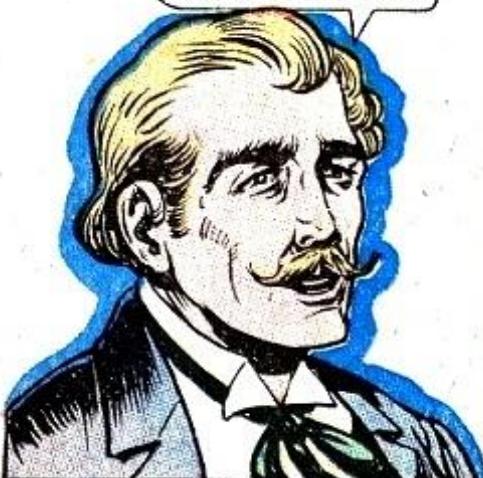
آردان با سرعت خودش را به نیکول رساند.



از آنجا که شما دو نفر بر سر احتمال رسیدن من به ماه اختلاف دارید، از شما دعوت می‌کنم با من بیایید... تا به ماه برویم!

صحبت آردان برای ارائه‌ی یک پیشنهاد مهم باعث شد اسلحه را کنار بگذارم. بیا گوش کنیم چه حرفی دارد!

بنویس آنها به باربیکن رسیدند.



به خاطر علاقه به علم، اختلافات به سرعت فراموش شد.

پس، بیایید برویم یک چیزی را ببینیم! من همین الان روشی را با استفاده از آب طراحی کردم که ضربه حرکت را کاهش می‌دهد.

گریه و سنجات با شلیک یک توب به هوا پرتاب شدند...

گریه زنده بود و به نظر سلامت می‌رسید...  
اما سنجاب گم شده بود.

جایش را من طراحی می‌کنم.

آیا برای سه نفر جا هست؟

چندین روز بعد، آنها ضربه گیر آبی را مورد آزمایش اولیه قرار دادند...

اگر این دو حیوان ضربه پرتاب شدن به هوا و افتادن داخل آب را تحمل کردند و زنده ماندند، می‌فهمیم که هر سه ما ضربه پرتاب موشك را تحمل می‌کنیم.



آنطرفت در بندر، ماتسون و بلامزبری، گلوله‌ی پرتاب شده را پس از سقوط از آب گرفتند...



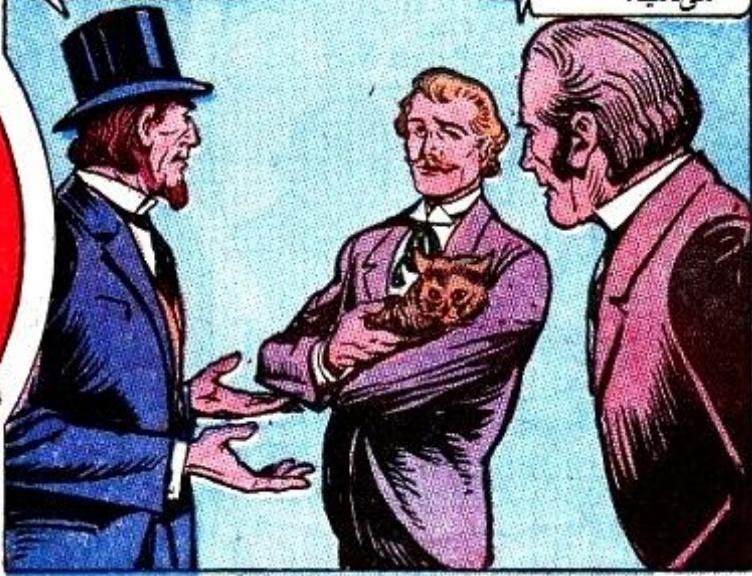
خیلی پیچیده است! گریه حالش خوبه اما سنجاب ناپدید شده. این مسئله را چطور توضیح مودهید؟

داستانی غمگین،

با توضیحی ناراحت کننده.  
سنجاب بیچاره را گریه  
شکمو خورده!



غروب سه روز بعد،  
بارگذاری مواد منفجره  
تمام شده بود.



پس از دادن سفارش تولید گلوله بزرگ، باربیکن و دوستاش به مشکلات قرار دادن مواد منفجره، داخل نوله توپ بزرگشان، توجه کردند.

من از این پول در  
پرداخت مخارج  
کارمان استفاده  
می‌کنم. حالا بیا آمده  
شویم تا گلوله را  
داخل نوله توپ  
بگذاریم!

من سومین شرط را هم  
بالختم، بیا این پولش.  
شرط پسته بودم که تو  
نمی‌توانی توپ را بدون  
ایجاد انفجار بارگذاری  
کنی. من اشتباه می‌کرم.  
تبریک می‌گوییم!



یک اشتباه کوچک  
باعث می‌شود همه  
ما مثل ذرت بو داده  
منفجر شویم!

جرثقیلی بسیار بزرگ گلوه بزرگ را داخل  
لوله نوب قرار داد...

در همین حال، بر روی  
قله‌ی لاتگز در ایالت میزوری  
آمریکا، دانشمندان توانستند  
ساخت تلسکوپ فضایی  
بزرگی را تمام کنند.

نظرت چیه؟

عالیه، خودت ببین. ماه  
به نظر فقط هشت  
کیلومتر از اینجا  
فاصله دارد.

در اتاق ارتباط که از خط تلگراف بهره مند  
بود، می‌شد از کوه‌های راکی با شهر تامپا

تماس برقرار کرد...

این پیام را برای پاریسکن بفرست، ما با  
تلسکوپیمان آماده‌ایم تا پرواز شما به ماه  
را زیر نظر بگیریم. ما تمام مدت این سفر  
به دقت شما را زیر نگاه خود خواهیم  
داشت. موفق باشید! از طرف دوستانتان  
در قله‌ی لاتگز.

وقتی زمان حرکت نزدیک می‌شد، ماه داشت به نزدیکترین مسافت خود از زمین یعنی ۳۵۱۸۹۴ کیلومتری آن می‌رسید.

سرانجام، روز حرکت گلوله از زمین به سوی ماه فرا رسید. همه آماده این سفر بودند، آردان بر بارگیری نظارت می‌کرد.

بله. باید آنها را نپیتون و قمر\* بنامیم.

فکر همه چیز را کرده‌ای... حتی دو تا سگ هم هست.

۳۵۱۸۹۴  
کیلومتر

بیزودی، فقط سه دقیقه تا زمان شلیک باقی مانده بود. پیشگامان علم و فضاتوری وارد گلوله توب شدند.

\* قمر: نامی عمومی برای هر کدام از ماههایی که اطراف سیارات می‌چرخدند.

باشه حتما.

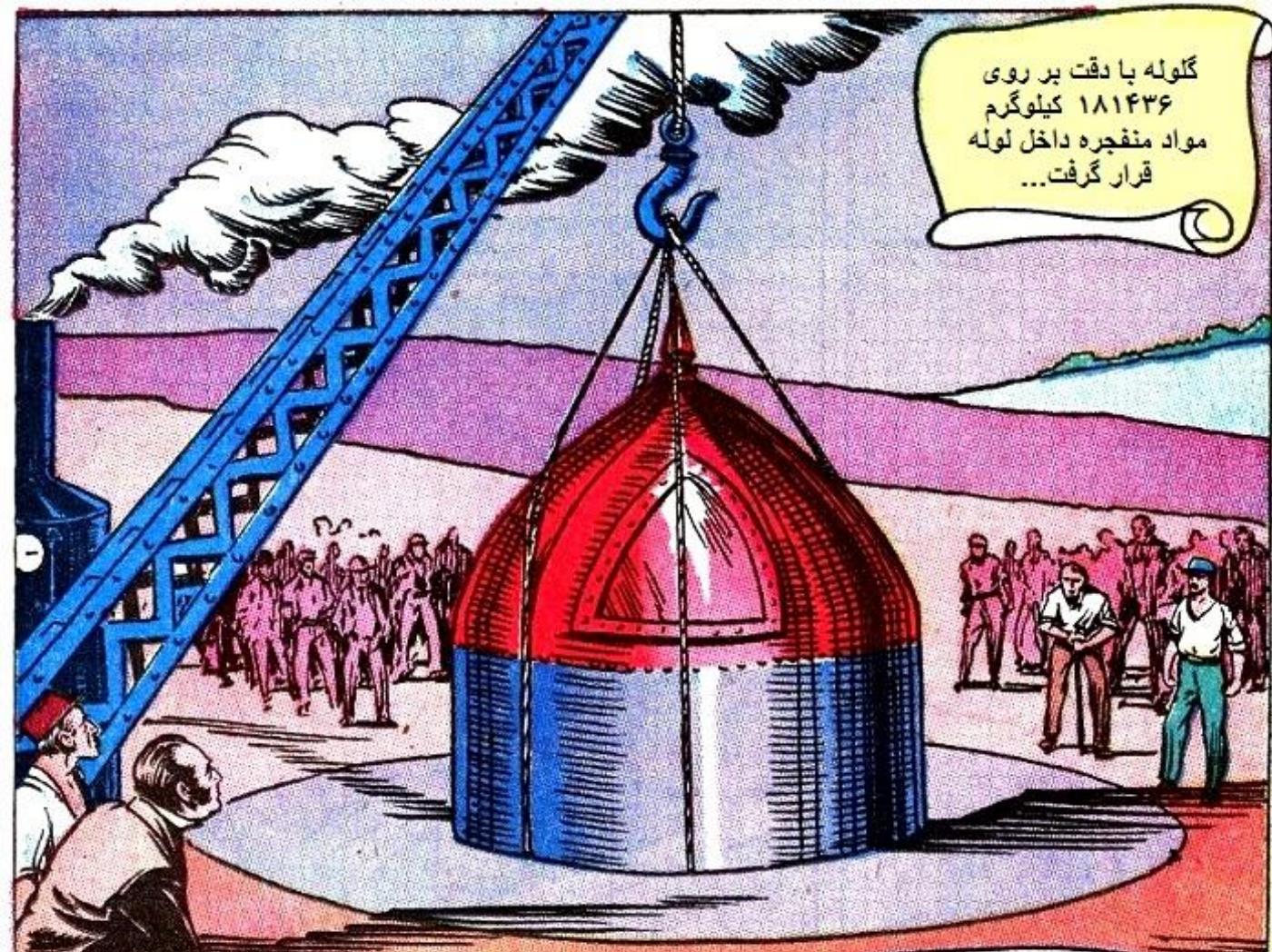
مطمئن باشید که دریچه‌ی اطمینان این ورودی را ببندید.

هیچ چیزی به شاتس واکذار نشده بود!

پرقدرت و آماده‌اند. در آخرین لحظه قبل از فرود روی ماه آنها را شلیک می‌کنیم! سپس نیروی انفجار اینها سرعت فرودمان را بر روی ملکه‌ی شب کاهش می‌دهد!

موشک‌ها  
چطورند؟

گوله با دقت بر روی  
۱۸۱۴۳۶ کیلوگرم  
مواد منجره داخل نوله  
قرار گرفت...



داخل گوله...



۲۷۵ متر بالاتر از آنها، ماستون آمده  
فشار چاشنی الکترونیکی انفجار بود!

پازده ثانیه... ده ثانیه... پنج  
ثانیه... سه... دو... پرتاب!



شعله سرخ انفجار از دهاتهی نوله  
توب بیرون زد. شدت انفجار  
ماستون را به عقب پرتاب کرد.



گوله با سرعتی حدود یازده هزار متر بر ثانیه، به سرعت از زمین به سوی ماه فضا را درمی‌توردید. تا اینجای کار پرتابه توانسته بود از قدرت انفجاری که آن را به سوی فضا پرتاب کرده بود جان سالم به در ببرد. و همینطور در برابر قدرت اصطکاک شدید در جو زمین سالم ماتد. برای نخستین بار، انسان در راه رسیدن به کره ماه بود!



داریم به سمت ماه پرواز می‌کنیم،  
بزودی به خاطر می‌آوری. خودت  
را جمع کن و به من کمک کن تا  
همقطران عزیزمان را هم به وضع  
عادی برگردانیم.

من کجا  
هستم؟

داخل پرتابه، دقایقی  
پس از پرواز...

دریچه محافظ فلزی را از پنجره  
ضخیم کریستال کنار زدند.

از اینجا نگاهی به پایین  
پایت بیانداز، باربیکن.  
بگو چی می‌بینی.

چه کسی می‌داند؟  
حتی ممکنه هنوز  
ته لوله توپ باشیم!  
من هیچ صدای  
انفجاری نشنیدم!

برای یک لحظه، همه چیز مقابله  
چشم سیاه شد. اما حالا به  
هوش هستم تا در این آزمایش  
افتخارآمیز در تاریخ علم نوین،  
سهیم باشم. تا حالا چقدر از  
زمین دور شده‌ایم؟

من فهمیدم چرا! صدای انفجار را نشنیدیم،  
چون با سرعتی بیش از سرعت صوت از  
آنجا دور شدیم. سرعت ما یازده هزار متر  
بر ثانیه بود! بنابراین، صدای انفجار  
نتوانسته به ما برسد!

آشکار است که از داخل  
لوله توب به بیرون شلیک  
شده‌ایم. اما چرا صدای  
انفجار را نشنیدیم؟

ما با سرعت بسیار  
زیادی داریم از زمین  
دور می‌شویم!

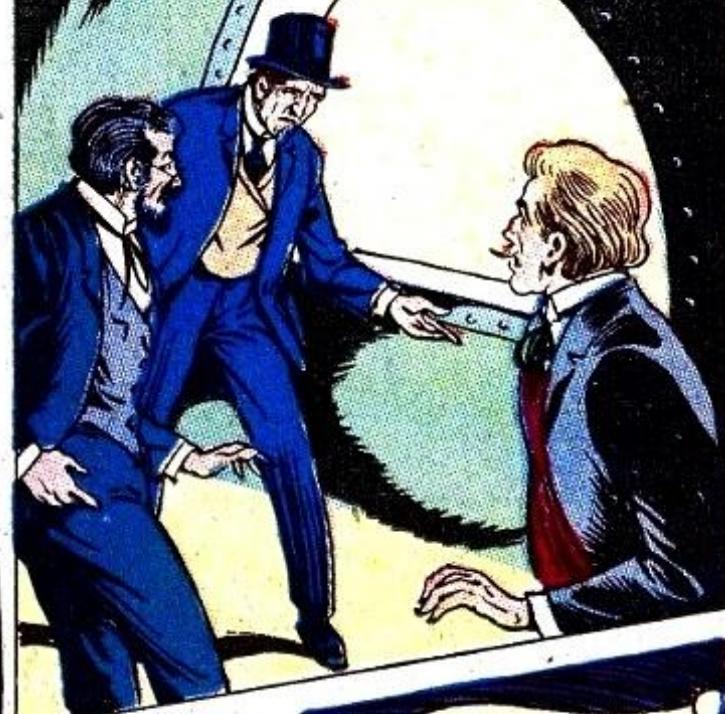


زمان برخورد نزدیک می‌شود...

نمی‌توانیم کاری کنیم. اگر  
موشک‌ها را شلیک کنیم  
شاید مسیرمان را تغییر  
دهد، اما فرصت کافی نداریم!

چطور خودمان  
را نجات بدهیم؟

فکرش را بکنید  
کار پرشکوهمان  
اینطوری به پایان  
پرسد!



هیچ چیزی پیدا نیست. بر اثر شدت  
انفجار پرتتابشان، انگار تمام زمین با  
ابرها توافقی پوشیده شده است!

چه چیزی از  
دوستانت می‌بینی؟

در همین لحظه، هزاران  
کیلومتر بالاتر از زمین...



لحظه‌ای بعد، ضربه  
هولناکی احساس شد...

پرخورد  
کردیم!



نگهان، صدای فریاد  
عجبی به گوش رسید...

خدا را شکر می‌کنم، اگر  
دیگر دچار چنین موقعیت  
ترسناکی نشویم!

به لطف خدا  
در آمان ماندیم!

شاید روح همان سیارک  
است که به شکل عجیبی  
ما را از سوختن و  
نابودی نجات داد؟

یعنی ارواح  
به ما حمله  
کردند؟



این فریاد ناله‌ی  
یکی از سگ‌های  
خودمان است!



سگ بر اثر ضربه پرتاب شده، و با  
دیواره اتاق بخورد کرده بود...



با تلسکوپ می‌شود فهمید.

نگاه کن! آن  
چیست؟



این همان دوست خودمان، قمر، است. خودش  
حرکتی ندارد و به ماه هم نزدیک نیست تا به  
سمت آن جذب شود.



ما تقریباً به آن نقطه‌ای رسیده‌ایم که  
جادیه زمین بر ما اثر ندارد، و هنوز  
جادیه ماه هم بر ما تأثیر ندارد!

نگاه کنید! دوربین  
در هوا معلق ماتده!



نیوی جاذبه نتایج جالبی داشت.



در این لحظه، ما در دنیایی  
بدون وزن معلم هستیم.

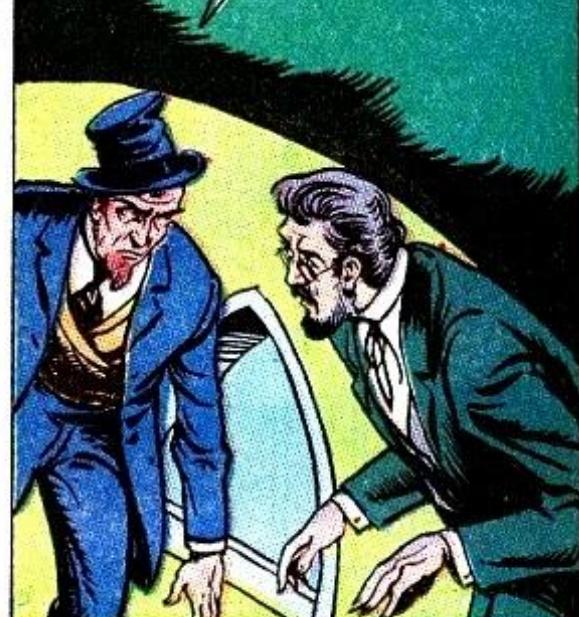
از اینکه به این نقطه از سفرمان  
رسیده ایم خوشحالم. اما چی باعث شد  
در محاسبه سرعت دچار اشتباه شوم؟



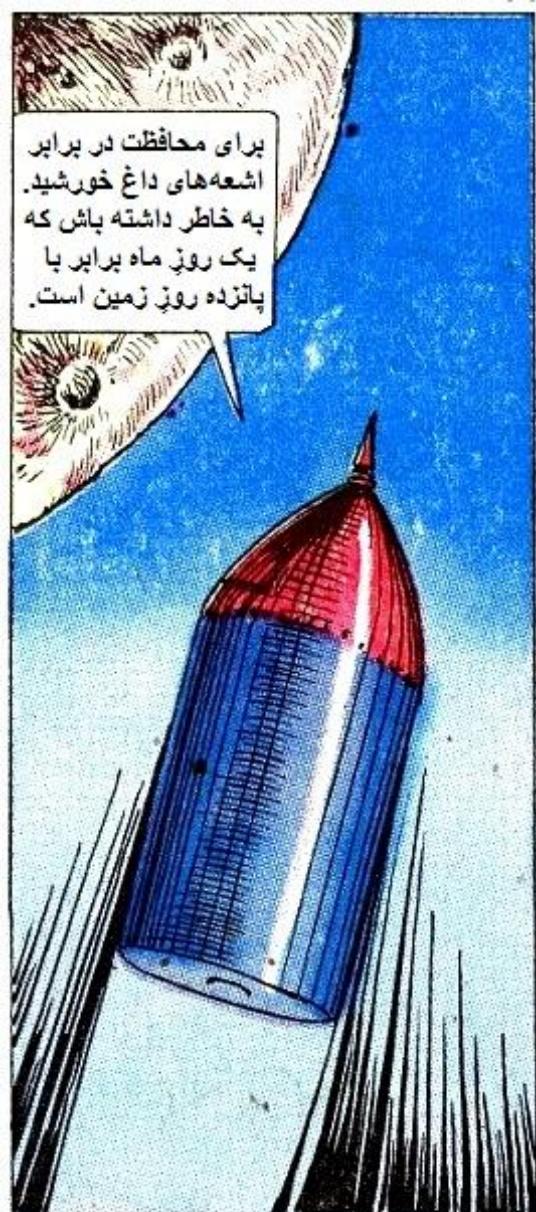
آردان خودش را به  
سمت پنجره کشید...

آقایان، به  
ماه رسیدید!

تو دچار خطأ نشدی! سیارک آتشین  
مقصر است. وقتی از کنار ما رد شد  
نیرویش باعث شد گلوله توب از مسیر  
خارج شود.



رشته کوه‌های بزرگ... و برجستگی‌های سطح ماه مثل استحکاماتی در برابر دشمن ناشناخته بود... مجراهایی بدون آب... همه چیز را می‌شد با جزئیات بیشتر دید.



سرعت کنونی ما برای  
اینکه وارد قسمت‌های  
روشن ماه بشویم کافی است.  
در این بین، گرمای گاز در  
برابر این سرمایی که دارد ما  
را فراموش کند!

نمی‌خواهد زیاد از  
گاز استفاده کنیم.  
مخزن گاز محدود  
است. نیاز به نور  
بیشتر تداریم.

دماه هوا  
دارد سقوط  
می‌کند!

اکنون وارد محوطه‌ای  
در اطراف ماه می‌شویم که  
در سایه قرار گرفته.



وارد شدن به محوطه روز ماه کافی نیست. باید  
فروند بیاییم! اگر نتوانیم ارتفاع کم کنیم، و  
همینطور معلق باقی بمانیم، مثل یک قمر کوچک  
اینقدر اطراف کره ماه می‌چرخیم تا عمر کوتاه‌مان  
به پایان برسد!



وقتی دوباره وارد منطقه روشن  
روز بشویم، سرنوشتمن آشکار  
خواهد شد. اگر بیش از آنچه قبل  
از ورود به تاریکی بودیم به ماه  
نزدیک نشده باشیم، می‌توانیم  
مطمئن باشیم که در همین وضع  
باقی خواهیم ماند!

چه وقت این را  
خواهیم فهمید؟

اگر فرضیه باریکین درست درمی‌آمد، گوله برای  
همیشه دور ماه می‌چرخید... نه به ماه نزدیکتر  
می‌شد و نه از آن دورتر.



سه ساعت بعد...

آیا داریم وارد منطقه  
روشن ماه می‌شویم؟

بگذارید نگاهی بکنم. یک  
لحظه صبر کنید، تا به شما  
بگویم که آیا این بخت را  
داشته‌ایم که ارتفاع کم کنیم  
و تزدیک ماه شویم!

متاسفانه باید بگویم که ما محکوم به  
شکست هستیم، چون بدون اینکه  
ارتفاع کم کنیم داریم دور ماه  
می‌چرخیم و در هوا معلقیم! دیگر  
قدرتی برای نجات خودمان نداریم!



بعد آزاد خواهیم  
بود تا روی ماه  
فرود بیاییم.  
ممکن است فرود  
سختی باشد، اما  
هرچیزی باشد  
بهتر از وضع  
کنونی است.

مسئله اینجاست که  
موشک‌ها قدرت  
دارند! شاید ما  
بتوانیم از این قدرت  
استفاده کنیم تا این  
حرکت چرخشی دور  
ماه را بشکنیم.

فضاتوردان برای لحظه‌ای حیرت زده بودند.

سپس...

موشک‌هایمان چطور؟

موشک‌ها نصب شده‌اند تا از  
سقوط ماروی ماه هنگام  
فرود آمدن جلوگیری کنند.



آنها را روشن کن!

موشک‌های عزیز و خوبم! با ما مهربان  
باشید و با انفجار تان ما را به سمت ماه  
بفرستید!



موشک‌های پرقدرت باعث شدند  
که گولوه توپ از حالت چرخش  
به دور ماه آزاد شود!

شلیک شدند!



یک لحظه صبر کنید! من ترسم  
مسیرمان به سمت ماه نباشد!

داریم به طرف  
زمین برمی‌گردیم!



شاید روی ماه  
همیگر را ببینیم!

خیلی دورتر روی زمین، یک کشتی آمریکایی به نام «ساسکوها» در ماموریتی برای عمق پیمایی اقیاتوس آرام میان هونولولو و سان-فرانسیسکو بود، تا از نتایج آن برای ایجاد نخستین خط تلگراف بین ایالات متحده و هاوایی استفاده شود...

این باید یکی از عمیق‌ترین نقاط آب در تمامی اقیاتوس آرام باشد!

آخرین اندازه گیری ۶۴۰۰ متر بوده، قربان؛ اما هنوز به کف آب نرسیده.

آیا ژرفانسنج به کف آب رسیده، ناویان؟



آن بالا را نگاه کنید!

حالا که شما اشاره می‌کنید، قربان... در تعجب چطور آن سه مرد شجاع از باشگاه اسلحه بالتیمور سفرشان را به کره ماه آغاز کردند؟

به نظرم می‌رسد که حیات در اعماق دریا باید به همان اندازه‌ی حیات در اوج آسمان و روی ماه عجیب باشد!



گلوه باربیکن با صدای ترسناکی  
شلاب با آب پرخورد کرد، و  
پلا فاصله زیر امواج آب فرو رفت.



فورا یک تیم جستجو اعزام شدند، اما چندین ساعت بعد...

تا هنگام طلوع آفتاب  
صبر می‌کنیم، و دنبال  
آن پرتابه می‌گردیم!

قربان، اثری از  
مسافران ماه  
نیست.



قربان، فرود آمدند  
داخل آب!

آن مسافران ماه که می‌گفتند،  
فرود آمدند... روی زمین!



به همه مردان اطلاع می‌دهم تا آماده بازگشت  
فوری به سان-فرانسیسکو باشند. در این مدت،  
اگر دوستان ما از ضربه سقوط از ماه زنده  
ماضی باشند، مطمئنم که مخزن اکسیژنشان، آنها  
را از غرق شدن در امان نگه می‌دارد.

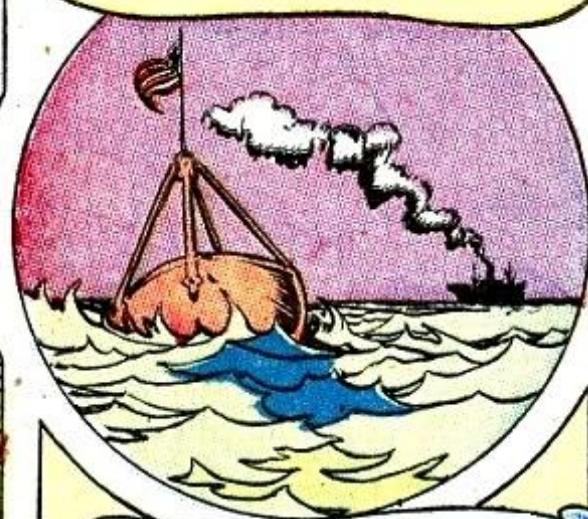
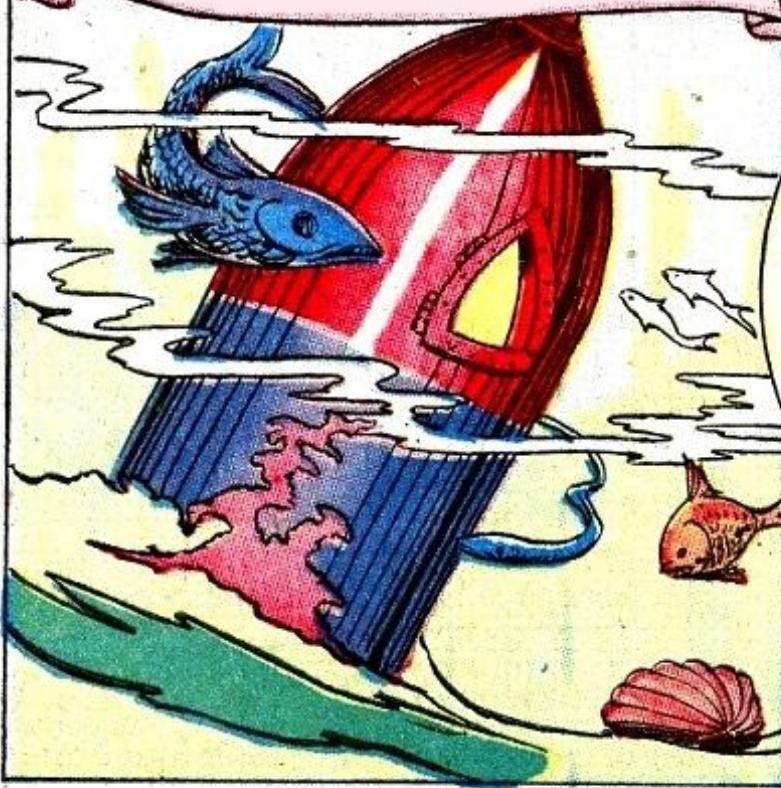
عجب فکر.  
خوبی، ناوبان.

قربان، بگذارید این مکان را با یک جسم شناور  
نشانه گذاری کنیم. بعد اگر نتوانستیم هنگام صحیح  
چیزی پیدا کنیم، می‌توانیم با سرعت به  
سان-فرانسیسکو برویم، به حکومت اطلاع بدهیم،  
و شاید با یک ناوگان برای جستجو برگردیم.



زیر آب، گوله بی هدف و بدون وسیله‌ای هدایت کننده سرگردان است. پرتابه بزرگ پس از آنکه قرباتی فضا شد، اکنون اسیر آب شده است!

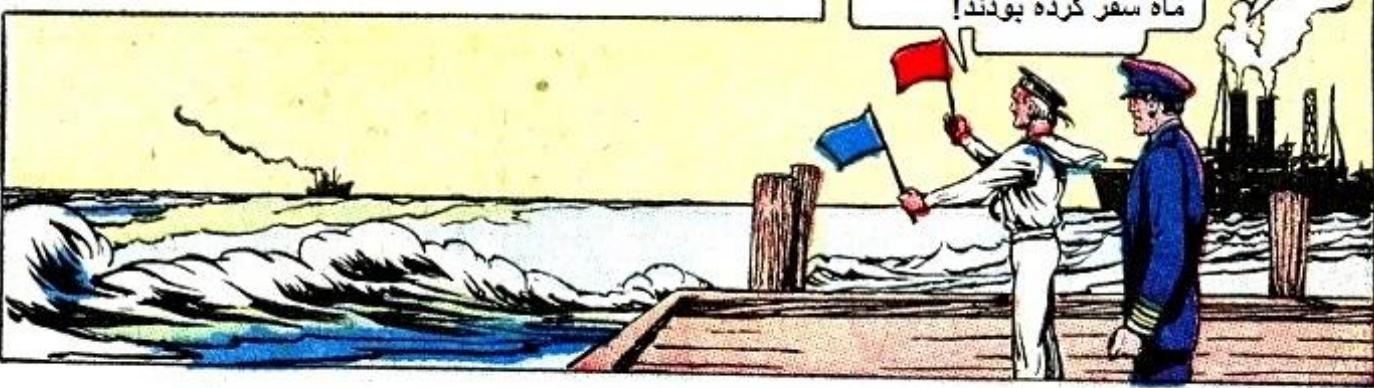
بدون تجهیزات بی‌سیم، کشتی آمریکایی «ساسکو‌ها» به سمت سان-فرانسیسکو راه می‌افتد. جسم شناور پشت سرشان می‌مائد، تا نقطه‌ای که پرتابه به آب سقوط کرده را علامت‌گذاری کند...



در پایگاه دریایی سان-فرانسیسکو...

به نظر می‌رسد «ساسکو‌ها» با سه مردی برخورد داشته که به سمت ماه سفر کرده بودند!

پیام چیست؟



ایده بسیار خوبی است. به جرات می‌توان گفت اگر کسی بتواند بگوید چطور باید آن پرتابه را از داخل اقیانوس آرام بیرون بیاوریم، باید یکی از اعضاء باشگاه اسلحه باشد.

ببخشید قربان، اما آیا می‌توانید به اعضاء باشگاه اسلحه در بالی‌تیمور اطلاع دهید؟

سپس ماجرا را برای دریاسالار در سان-فرانسیسکو تعریف کردند...

منون از گزارش شما، آقایان. من به اطلاع وزارت جنگ در واشینگتن می‌رسام. آنها به رئیس جمهور اطلاع می‌دهند. و اقدام لازم صورت خواهد گرفت.

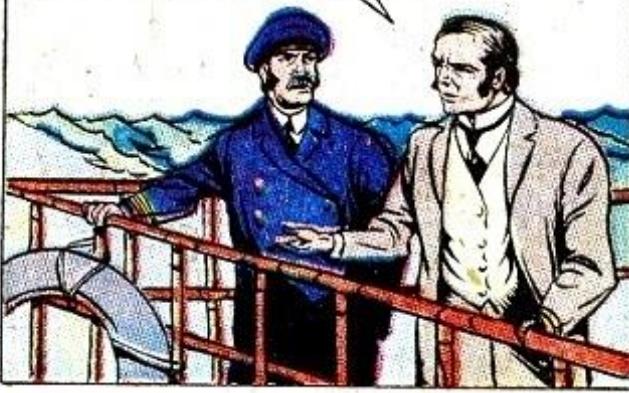


تجهیزات لازم به سرعت تهیه و سوار بر  
کشتن شد...

چهار روز بعد، چی. تی. ماستون روی  
عرشه کشتنی «ساسکوها» بود...

امیدوارم دوستام هنوز زنده باشد!  
آنها چه داستانهایی برای گفتن دارند!

اگر من خواهید دوستام را به بالای آب پکشید،  
نیاز به جرثقیلی مخصوص و سنگین وزن است! وزن  
کل گوله ۸۷۳۰ کیلوگرم است!



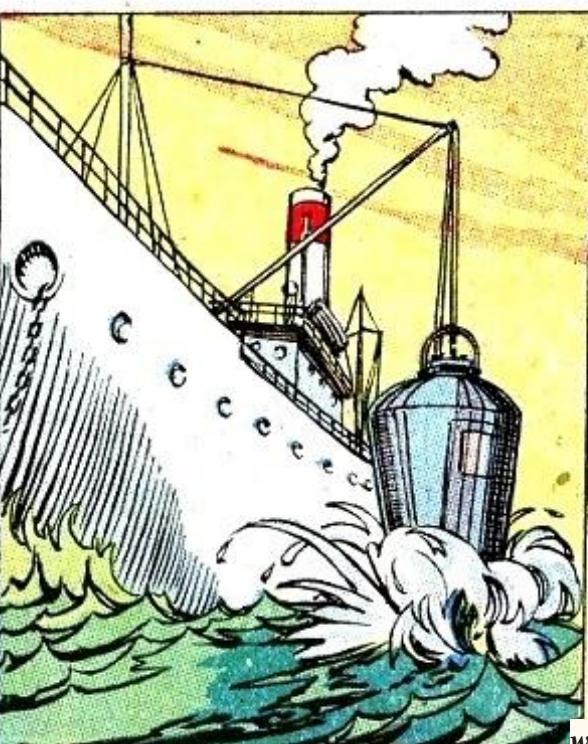
ناوگان نجات بزودی راهی دریا شد.

چهار روز بعد، آنها دقیقا در همان نقطه‌ای بودند  
که گوله توب زیر آب رفته بود...

اتفاق غواصی شما خیلی  
عالی است. اما وظیفه من ایجاد  
می‌کند که روی کشتن باقی بمانم.

مطمئنم که وقتی ما  
برای یافتن دوستامان به  
زیر آب می‌رویم، شما  
همراهان خواهید بود؟

با اتفاق غواصی ام زیر آب  
می‌روم تا دنبالشان بگردم.



چه کار دیگری می‌توانیم  
پکنیم؟ هیچ اثری از  
باربیکن و دو نفر دیگر  
پیدا نمی‌شود!

آقای ماستون،  
ایما ما به سطح  
آب برخواهیم  
گشت؟

پنج ساعت  
بعد...



پنج روز بعد...

هیچ نشانه‌ای نیست! متناسفانه  
باید به سان-فرانسیسکو برگردیم!

چقدر تاسف آور. حالا  
باید در سطح آب جستجو  
کنیم.

قربان، موفق نشیدیم!



یک و نیم کیلومتر  
آنطرفت، پرچم آمریکا  
بر روی شیئی مبهم  
نمایان بود!

آهان! فکر کنم  
شناورمان را که گم  
شده بود پیدا کردم.



یک قایق به آب  
انداخته شد.

یافتم! گلوله توپ باشگاه  
اسلحة، آنجا روی آب  
شناور است!



همینکه ماستون دریچه‌ی ورودی پرتابه  
را باز کرد، با خوشحالی از آنجه می‌دید  
شگفت زده شد...

البته که سلامتیم! ما داریم در  
سکوت شترنچ بازی می‌کنیم.

شما سلامتید؟



وقتی قایق تزدیک شد، سکوتی دلهره آور بر گلوله  
توپ حکرما بود.

اثری از زنده بودنشان  
نیست! امیدوارم سالم باشند!



وقتی قرار باشد مردمی تمام عمرش را دور  
ماه بچرخد، بعد برای نجات یافتن حدود  
هزار کیلومتر پایین‌تر در اقیانوس آرام فرود  
بیاید... یاد می‌گیرد که دیگر نترسد!

ترسیده بودید?

پایان.



ژول ورن (۱۸۲۸ - ۱۹۰۵ م.) نویسنده، شاعر و نمایشنامه‌نویس فرانسوی بود. او بیشتر شهرتش را مدیون نگارش کتاب‌های ماجرایی‌اش است که دنیای داستان‌های علمی-تخیلی را دگرگون کرد. در آثار علمی-تخیلی نویسنده فکر خود را رها می‌کند تا به آینده برود و آنجه علمی امکان‌پذیر خواهد شد، به تصویر یکشد.